

در حق ما در هر چه بود جمع آید حق من همان وصف ما در ویدر نگاه دار کمین از حق
 بخینیم از ما ایشان نیازمند حق خواهند از سب سوال کنند که با که نیاریم گفتیم که با
 با همین متوال کردند گفت با پیر زحمان کن و با ما در پیشتر کن زیرا که هزار یک در در وقت
 سوختید است و شبها از هر نو بایان کرده است اگر فرقی خاندان احسان کردن نبود
 ما در ویدر با پیشی که ایشان لغت نمودن اگر بیگانه با تو احسان کند کرم آن بود که
 ما در ویدر او را و لیتر اطلبی الله تحت اقدام الاقرهات مخصوص طلب کرم است
 است که دلک میکند که حق صاحب کار در باره است از حق پیر اما معنی خبر نیست که حق
 ما در است تحت انعام در غنا ز اول مغفرت خود را میگوی که اغفرت که ایشان از اول
 در ستوری است که تحت آموزش خودی با ایشان را دیگر میکند
 را با مهر تلخ آن عزیز شرم و باب روی بیگانه کردم ما در ویدر را دعا کنم سخا
 دیگر که حق صاحب کار ویدر را که بودی تو رسد اقی و تقی کن اگر که اقی کنی
 که شوقه نگاه که ما زنی کردی و روزی هاشمی ایشان بخاست تو پیداشدند و اقی
 که هندی اکنون که گفتند که مال طاعت کردند شکر نیست کردند که بجات ایشان بود
 که ما در ویدر و متوان بیخ حاله تو آن چون شکر نیست شمع بیخ ساله نگذاشت و بیخ
 که ما در ویدر است شکر که نگذاشت آری محمد و حسن و علی و یوسف و محمد

در حق ما در هر چه بود جمع آید حق من همان وصف ما در ویدر نگاه دار کمین از حق
 بخینیم از ما ایشان نیازمند حق خواهند از سب سوال کنند که با که نیاریم گفتیم که با
 با همین متوال کردند گفت با پیر زحمان کن و با ما در پیشتر کن زیرا که هزار یک در در وقت
 سوختید است و شبها از هر نو بایان کرده است اگر فرقی خاندان احسان کردن نبود
 ما در ویدر با پیشی که ایشان لغت نمودن اگر بیگانه با تو احسان کند کرم آن بود که
 ما در ویدر او را و لیتر اطلبی الله تحت اقدام الاقرهات مخصوص طلب کرم است
 است که دلک میکند که حق صاحب کار در باره است از حق پیر اما معنی خبر نیست که حق
 ما در است تحت انعام در غنا ز اول مغفرت خود را میگوی که اغفرت که ایشان از اول
 در ستوری است که تحت آموزش خودی با ایشان را دیگر میکند
 را با مهر تلخ آن عزیز شرم و باب روی بیگانه کردم ما در ویدر را دعا کنم سخا
 دیگر که حق صاحب کار ویدر را که بودی تو رسد اقی و تقی کن اگر که اقی کنی
 که شوقه نگاه که ما زنی کردی و روزی هاشمی ایشان بخاست تو پیداشدند و اقی
 که هندی اکنون که گفتند که مال طاعت کردند شکر نیست کردند که بجات ایشان بود
 که ما در ویدر و متوان بیخ حاله تو آن چون شکر نیست شمع بیخ ساله نگذاشت و بیخ
 که ما در ویدر است شکر که نگذاشت آری محمد و حسن و علی و یوسف و محمد

در حق ما در هر چه بود جمع آید حق من همان وصف ما در ویدر نگاه دار کمین از حق

بخینیم از ما ایشان نیازمند حق خواهند از سب سوال کنند که با که نیاریم گفتیم که با

با همین متوال کردند گفت با پیر زحمان کن و با ما در پیشتر کن زیرا که هزار یک در در وقت

سوختید است و شبها از هر نو بایان کرده است اگر فرقی خاندان احسان کردن نبود

و در شب آنکه با هر چه می رود و در دوستان و فرزندان شریکی گویند و در روزان
 نیکو است هر چه بگرداند و آن فرشته که بروی او نازل است تا عمل وی بیند
 بگذرد که بیخواب نماند و او را در آن وقت که آنوقت ما را نیز یک وی بودنی
 نیست که آنوقت از وی نه طاعت آید و نه معصیت و ما را کار وی فرودماند آیم هر فرشته
 وی را ببرد و بگذرد تا بیایات وقت فرشته که بر طعام وی موهل اند کتاب در دست دارد و در آن
 جای نگرد تا او را روزی چند مانده است چون نگاه کند لوق مانده باشد یا کمتر یا بیشتر که چهار
 روز آن حال آید کند که آن فرشته را هر چه بدیدند چون آن لوق بخورد آن فرشته کتاب
 بهم زند و گویند روزی خود تمام بخورد آن فرشته که بر شراب وی موهل است بخواند کتاب
 نظر کند که چندان روزی وی شربت دیگر آب بنده است چون آن بنده آن شربت آب باز خورد آن
 فرشته نیز کتاب بهم زند و گویند نیز فارغ شد و او را در آن وقت که فرشته کلام
 زد و او می شمرد کتاب در حالت دارد که بدین نفس این است در دنیا و می شمرد تا آنکه
 که آخرین نفس بماند در نورود و بروی که **الاهیار** گویند هیچ ساعتی برودم از آن ساعت
 نبوی حضرت زهد دنیا و بهترین که که کوی در آن ساعت که شهادت است اشهدان لا اله
 الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله الکریم لا افرین کله این با رست و جنت و العیال و الله
 اگر خلافت این باشند **در خبر است** که فاطمه زهرا رضوان الله علیها روزی
 بنزدیک و سلف هم آمد چون رسول او را برید که آن فاطمه تراجه بود است که روت زرد

است

است وقتی که شهادت و دوات بنات طاعت کشیدار رسول الله از هم خدای تعالی
 بخورد آن هر دو قیامت می رسم که آن خود خدایند که کلام است از روشی از زبان سب یک
 باره ترسانم و هر روز زبان آدم تا را بگویم گفت این فاطمه آن حیات گفت در سخن اعلی نشند
 بر دم بر زبان من سخن رفت که او را ناخوش آمد و آن سخن بقصد من نبود علی از من بیازرد و
 روی از من بگردانید بنرسیدم عذر می خواستم و توبه کردم دیگر باره روی بگردانید تا
 هفتاد بار او روی از من بگردانید و من سوت او می گفتم و عذر می خواستم و توبه می کردم تا بعد
 از هفتاد دوم با عذر می رفت و در روی من میخورد و هر شش مجسم از هم خدای تعالی
 که نباید که در زمان من آید پس رسول گفت ای فاطمه عزت و جلال خدای که اگر پیشتر از آن
 که علی از تحت نور شد بروی من و جفا زده بود که ای فاطمه ای رضای تو است که رضای من است
 رضای خدای است و ختم نبوی ختم خدای است ای حضرت زینب ای که روزی رضای شوهر
 زن را بر سر آن یکای لعبادت است و چون زینب شوهر خود را یک روز زینب گفتند خدای تعالی
 صورتی که بر اندام وی آن یکای لطافت در دیوان وی بفرماید بنشینم ای دختر زور رکن
 و فاضل و طاعت زلفان است که رضای من شوهرنا نگاه دارند پس شوهرها شوهرند
 رکن مردی است که ذوق برسد و معانی با زن دوک برسد و در دستهای کرج برسد
 تا شوهر و عیال خوش جامه کند فاضل و لایکاله عبادت و بهر نای رسته که بکشد
 از او که تو آب شهید روی دیوان وی بنویسند ای دختر زنی که شوهر از روی خشنود